

فلسفه سیاسی

جان استوارت میل

جان استوارت میل^۱ در تاریخ تفکر سیاسی و اجتماعی انگلستان در قرن نوزدهم مقام شامخی دارد. تأثیر او در زندگی سیاسی و اجتماعی آن کشور از هر لحاظ، از تربیت گرفته تا اصلاح قانون انتخابات و آزادی زنان، بسیار بوده است.

نویسنده‌ای فصیح و توانا، عالم اقتصاد و سیاست، فیلسوف و روانشناسی طراز اول بود و گذشته از این، منش راست و صریح او و عشق او به عدالت و آزادی به سخنانش تأثیر خاص می‌بخشید. وقتی نماینده مجلس عوام انگلستان بود کلاستون نخست‌وزیر معروف آن کشور در وصف او گفت: «وقتی شخص به سخنان جان استوارت میل گوش می‌دهد مثل اینست که سخنان پیغمبری را می‌شنود». وسعت ذهن و قدرت فکر و احاطه او بر معلومات زمانش شگفت‌انگیز بود و در رشته‌ای از علوم اجتماعی نبود که صاحب نظر نباشد.

در آنچه خواهد آمد نظری به عقائد سیاسی و اجتماعی او خواهیم انداخت. چون موضوع بحث محدود است ناچار از خدمات او به علم منطق و روانشناسی و علم اقتصاد خواهیم گذشت اما چون فلسفه اخلاقی او در نظریه سیاسی تأثیر فراوان داشته مختصری از مکتب «سودگری»^۲ که میل مهم‌ترین نماینده آنست بحث خواهیم کرد. اما چون جان استوارت میل پیرو و شاگرد پدرش جیمز میل^۳ بود و جیمز میل پیرو و رفیق جرمی بنتام^۴ حکیم معروف انگلستان در قرن هجدهم بود، لازم است برای بهتر فهمیدن عقائد جان استوارت میل به عقب برگردیم و نظری به بنتام و مکتب اخلاقی او بیندازیم.

جرمی بنتام (۱۸۳۲ - ۱۷۴۸) در اصل حقوق دان بود و مقصد اصلیش آن بود که قوانین و مؤسسات قضائی انگلستان را اصلاح کند. در پی آن بود که اصولی به دست آورد که هم رهنمای قانونگذار باشد و هم در سنجیدن ارزش تأسیسات اجتماعی به مصلحان اجتماع کمک کند. معتقد بود محرك اصلی آدمی در کارها کسب خوشی و فرار از رنج است. وقتی آنچه را نیک و بد می‌خوانیم تحلیل کنیم به این نتیجه می‌رسیم که نیک آن چیز است که به فرد یا جامعه خوشی می‌دهد و بد آنست که موجب درد و رنج می‌شود. بنابراین علم اخلاق که علم نیک و

James Mill - ۳

Utilitarianism - ۲

John Stuart Mill - ۱

Jeremy Bentham - ۴

بد است در حقیقت علم خوشی و رنج می‌شود و سیاست و اقتصاد و سایر علوم اجتماعی که بر پایه اخلاق بنا شده‌اند نیز دور محور خوشی و رنج می‌چرخند. این نظریه در تاریخ فلسفه البته تازه نیست و شاید قدیمترین کسی که از آن بحث کرده است اپیکور^۱ معروف شاگرد سقراط باشد. اما در دست بنام این نظریه به صورت نوری در آمد و دستگاه مفصلی شد. در نظر بنام هر کس سود خود را می‌جوید و از زیان می‌گریزد و سود و زیان جز خوشی و رنج نیست. نظریه بنام را بعداً، چنانکه خواهیم دید، جان استوارت میل به تفصیل بیشتر بیان کرد و در آن تغییراتی داد و این نظریه به «سودگری» معروف شد. اما بنام آگاه است که همه خوشیها از لحاظ ارزشی که دارند مساوی نیستند این است که می‌گوید در انتخاب خوشیها باید صفات آنان را که شدت و ضعف، پایداری یا زودگذری، مسلم بودن یا محتمل بودن، نزدیکی یا دوری، خلوص یا آمیختگی، باروری یا بی‌ثمیری باشد در نظر گرفت. پیداست اگر باید بین دو خوشی یکی را انتخاب کرد، آن یک که شدیدتر و پایدارتر و مسلم‌تر و نزدیک‌تر و خالص‌تر و بارورتر است (به این معنی که خوشیهای دیگر از آن نتیجه می‌شود) باید رجحان داشته باشد. اما در نظر بنام خوشیها از لحاظ نوع و کیفیت با هم اختلاف دارند و اختلافشان صرفاً در کمیت است. بنابراین اگر سایر شرائط مساوی باشند تصنیف «چاچا» همان ارزش را دارد که سمفونی نهم بتهوون. بنام معتقد است آنچه ما لذات عالی‌تر و لذات پست‌تر می‌خوانیم در حقیقت لذاتی هستند که از لحاظ شدت و ضعف و پایداری و زودگذری یا سایر صفات کمی با هم اختلاف دارند و جز این چیزی نیست.

پس برای فرد چیزی خوبست که خوشی او را بهتر فراهم کند و از درد و رنج اوبکاهد. برای اجتماع «خوب» یا «خیز» تأمین حد اکثر خوشی برای حداکثر افراد است. در نظر بنام تأمین بزرگترین خوشی بزرگترین عده ممکن تنها میزانیست که در دست قانونگذار و مصلح اجتماع هست و هر قانونی که خوشی عده زیادی را تأمین کند قانون خوب و عادلانه‌ایست و هر قانونی که از آن تنها عده کمی متمتع شوند بد و ستمگرانه و مردودست. همچنین است حال تأسیسات اجتماعی - اگر از آنها اکثر افراد سود برند خوبند و اگر تنها منافع اقلیتی را تأمین کنند ظالمانه و بدند.

با به کار بردن میزان «بزرگترین خوشی یا سود بزرگترین عده ممکن» می‌توان در بسیاری امور قضاوت روشن کرد. اگر از زندگی اجتماعی خودمان مثال بزنیم با این میزان می‌توانیم فوراً قضاوت کنیم ساختن عمارتی که سنگ مرمر آن باید از ایتالیا بیاید و چندین میلیون خرج آن شود «خوب‌تر» و «عادلانه‌تر» است و برای اجتماع لازم‌تر یا ایجاد بیمارستانی برای بیماران یا مدرسه‌ای برای کودکان عقب مانده که عده آنها در جامعه ما بسیار و وسائل رسیدگی به درد آنان معدوم است.

بنام از لحاظی که سیاست و اخلاق را بر روانشناسی آدمی مبتنی می‌کند به هابز

شیه است . دیدیم که هابز نیز محرك اعمال آدمی را رغبت و نفرت می‌داند . به بنتمام ابراد کرده‌اند که دستگاه اخلاقی او بر پایه روانشناسی نادرستی بنا شده است . اینکه محرك اصلی اعمال آدمی کسب خوشی و گریز از درد نیست ، امروز مسلم است . خوشی و درد ممکنست نتیجه اعمال ما باشد ولی محرك اعمال ما آن نیست که کسب خوشی کنیم و از درد بگریزیم . مثلاً هنگام گرسنگی سائقهای درونی ما را به خوردن غذا وامی‌دارد . البته رفع گرسنگی لذت بخش است ولی کسب لذت محرك ما به رفع گرسنگی نیست . اگر جنبش‌های حیوانات در نتیجه فشار رانندگان دروئیست که آنها را روانشناسان غربزه خوانده‌اند ، آدمی نیز چنین است . از نظر روانشناسی تصور بنتمام و بسیاری دیگر نظیر او خطاست که پنداشته‌اند آدمی خوشی و دردی را که نتیجه عمل اوست در نظر می‌گیرد و آنگاه عمل می‌کند .

حقیقت اینست که ما عمل می‌کنیم و نتیجه عمل ما گاه خوشی می‌شود گاه رنج بر حسابگری لذات چنانکه بنتمام اعتقاد دارد ایرادهای بسیار گرفته‌اند . مخالفان او گفته‌اند نظریه اخلاقی که او آورده مقام آدمی را تنزل داده است و دستگاه اخلاقی او دستگاه هوی پرستان و گرازان است .

اما چنانکه گفته شد بنتمام برای ایجاد دستگاه فلسفی دقیق و مکملی قد علم نکرده بود . کار او انتقاد قوانین و مؤسسات قضائی بود و می‌خواست اصولی پیش پای قانونگذاران بگذارد که راهنمای آنان باشد و در این کار توفیق حاصل کرد و در امر اصلاحات اجتماعی نظر او بسیار مؤثر افتاد . می‌توان گفت نظریه بنتمام و شاگردش استوارت میل یکی از ارکان فلسفه لیبرالیزم در انگلستان شد .

فراموش نباید کرد در میدان عمل و به خصوص در سیاست و اداره مملکت نمی‌توان منتظر ماند تا حقیقت مطلق کشف شود تا سپس سرمشق عمل قرار گیرد . اگر اصولی بتوان یافت که حقیقت احتمالی در آن باشد این اصول می‌توانند میزان عمل قرار گیرند . قبل از بنتمام چه میزانی برای قانونگذاری در دست بود ؟ کسان یا تابع سنت بودند یا دستور خود را از کلیسای عیسوی می‌گرفتند یا هر کس به «الهام» وجدان خود اعتماد می‌کرد . پیداست برای انسان که خود را به مناسبت داشتن عقل اشرف مخلوقات می‌داند تنها راهنمایی که شایسته شأن اوست عقل است . بنتمام کوشیده است میزان عقلی مشخصی برای خوب و بد بیابد . به ویژه دنبال آنست که چنین میزانی برای قانونگذاری و اقدام اجتماعی پیدا کند و در این کار موفق شده است . معتقد است قانونی عادلانه است که نفع حد اکثر افراد را تأمین کند . آیا بهتر از این میزان می‌توان یافت ؟ البته بسیار کسان هستند که با داشتن هر نوع میزان عقلی مخالفند و برده سنت و زندانی او هستند . باین گروه کاری نداریم ولی اگر بنا باشد در اصلاح امور اجتماعی عقل راهنمای ما باشد باید ذعان کنیم آنچه بنتمام گفته است بر راه ما روشنی نازماید تا پاینده است .

افکار بنتمام در کتب متعدد او بیان شده است که مهمترین آنها «مقدمه‌ای بر

اصول اخلاق و قانون‌گزاری^۱ است .

جان استوارت میل در سال ۱۸۰۶ زاد و او پسر بزرگ جیمز
میل نویسنده و فیلسوف انگلیسی و رفیق صمیمی بنتام بود .
جیمز میل در تربیت پسرش جان کوشش فراوان کرد کودکی
جان و نبوغ او در آموختن و پیشرفت شکفت انگیزش مثل داستان زندگی بوعلی سینای
خودمان بهت‌انگیز و افسانه‌وار است . در سن سه سالگی آموختن زبان یونانی را شروع
کرد و در سن هشت سالگی به تحصیل ریاضیات پرداخت و به زودی همه معلومات زمان
خود را در منطق و روانشناسی و اقتصاد و حقوق فرا گرفت . در ۱۴ سالگی پدرش او را به
فرانسه فرستاد و جان در آنجا با زبان فرانسه انس گرفت و عاشق طبیعت و علوم طبیعی
شد . وقتی به انگلستان برگشت با کتاب دومون نویسنده فرانسوی به نام « رساله درقانون-
گزاری » آشنا شد^۲ . دومون در این کتاب اصول عقائد بنتام را بیان کرده بود . میل
می‌نویسد خواندن این کتاب عصر جدیدی را در زندگی فکری او آغاز کرد .

در سن ۱۶ سالگی انجمنی برای بحث و مذاکرات علمی ایجاد کرد و نام آن را
انجمن « سودگری »^۳ گذاشت . در سن ۱۷ سالگی در کمپانی هند شرقی به کار مشغول
شد و سی و سه سال در آن کمپانی کار کرد . پس از بازنشستگی از خدمت آن کمپانی
به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد و یک دوره در آن مجلس خدمت کرد .

کودکی جان استوارت میل به دوران عادی زندگی کودک شباهتی نداشت معلم و
همدم و همصحبت همه روز او پدرش بود . در خانه و در گردش پدرش با روش سقراطی با او
به گفتگو می‌پرداخت . بدین ترتیب بود که در سنی که هنوز کودکان در کوچه به بازی
مشغولند جان فیلسوف متفکری شده بود ولی محروم ماندن از لذات کودکانه و خوشیهای
عاطفی به نشاط و شادابی او لطمه زد زیرا به قول منشی کلیله و دمنه « جد همه ساله جان
مردم بخورد » و شاید در اثر این امر بود که در سن ۲۳ سالگی دچار افسردگی روحی گردید
کوئی عواطف سرکوفته و میدان تجلی نیافته اوطقیان کرده بودند. آشنائی باشعربرای او
راه نجاتی شد و بدین ترتیب از بیماری روحی نجات یافت . خود را در این بحران روحی
یکباره وقف خواندن اشعار وردزورث^۴ و کالریج^۵ کرد و چنانکه خود می‌نویسد
دریچه‌های نوی که تا آن وقت بسته بود بر روح او باز شد و مجاب شد که زندگی طبیعی و سالم
آنست که نه تنها عقل بلکه احساسات و عواطف نیز در آن مجال روئیدن و خودنمایی داشته
باشند . یکی از نتایج این تحول روحی آن بود که هر چند دستگاه صرف‌عقلی و منطقی بنتام
را کنار نگذاشت در آن تغییرات اساسی داد .

۱ - Introduction to the Principles of Morals and Legislation - ۱

۲ - Dumont : Traités de Legislation - ۲

۳ - منظور از سودگری اعتقاد به آن است

که خوب و بد درحقیقت چرسود و زیان نیست و سود و زیان هم همان خوشی و رنج است .

نویسندگان عرب و برخی از ایرانیان به تقلید آنها آن را « نفعیون » نیز ترجمه کرده‌اند و بعضی نیز

« اصحاب نفع » گفته‌اند .

۴ - Wordsworth - ۴

۵ - Coleridge - ۵

نخستین کتاب مهم میل کتاب «دستگاه منطق»^۱ بود که در ۱۸۴۳ انتشار یافت «دستگاه منطق» در تاریخ علم منطق فصل جدیدی را آغاز کرد و شاید پس از منطق ارسطو که پدربین علم است تا زمان میل کتابی به این اهمیت نوشته نشده باشد. در ۱۹۴۸ کتاب «اصول اقتصاد سیاسی»^۲ او منتشر شد و مورد توجه بسیار قرار گرفت.

در میان آثار دیگرش سه کتاب است که از لحاظ سیاسی و فلسفی اهمیت خاص دارد یکی کتاب «در آزادی»^۳ که در ۱۸۵۹ انتشار یافت و دیگر کتاب «فکرات درباره حکومت انتخابی»^۴ است. دیگر کتاب «سودگری» که اصول فلسفه اخلاقی میل در آن بیان شده است میل رساله‌ای نیز در دفاع از حقوق زنان و طرفداری از حق رأی زنان نوشت. نیز شرح حال خود را نوشته است که هم از لحاظ نویسندگی اهمیت شایان دارد و هم خواندن آن برای پی بردن به نمود تکامل روحی او ضرور است.

علم و اصلاح اجتماع
در قرن هجدهم در همه کشورهای اروپای غربی بوته در انگلستان و فرانسه در میان بیشتر متفکران خوشبینی و امیدواری نسبت به آینده بشر حکمفرما بود. پیشرفت سریع علوم طبیعی و تسطی که آدمی در نتیجه این پیشرفت بر طبیعت یافته بود کسان را امیدوار کرده بود که همه سختیهای زندگی بزودی از میان خواهد رفت و علم همه مشکلات را حل خواهد کرد. جان استوارت میل از این لحاظ وارث طرز فکر قرن هجدهم است. به پیشرفت علوم اعتقاد و ایمان خاصی داشت و معتقد بود پیشرفت علوم اگر با اصلاح توده مردمان به وسیله تربیت همراه شود می تواند جامعه آرزومنی به وجود آورد. برای این منظور لازمست همان روشی که در علوم طبیعی نتایج درخشانی به دست آورده است در علوم مربوط به انسان از روانشناسی گرفته تا جامعه شناسی به کار رود. اما اگر دانش، رهاننده آدمیان از قید تکلیت و اسارت است لازمست نخست روش صحیح کسب دانش روشن شود. کتاب «دستگاه منطق» او کوششی است که در این راه به کار رفته است. کتاب منطق استوارت میل کامل ترین کتابیست که فلسفه

منطق و روش علمی

معرفت را از نظر تجربه تا زمان اوبیان کرده است. استوارت میل منطق را بر روانشناسی بنا می گذارد و اصل کلی روانشناسی در نظر او همبستگی اندیشه‌ها (تداعی معانی) است. در نظر میل و روانشناسان دیگری که پیرو مکتب «همبستگی اندیشه‌ها»^۱ بودند همه فعالیت‌های عالی تر ذهن آدمی را با اصل ساده همبستگی اندیشه‌ها، می توان بیان کرد. سه قاعده معروف همبستگی اندیشه‌ها نیز که شباهت مجاورت و علیت باشد نیز در واقع به اصل مجاورت برمی گردد.

هر چند پس از پیدا شدن روانشناسی تجربی در آلمان در آخر قرن نوزدهم، روانشناسان کمتری به اصل همبستگی اندیشه‌ها اهمیت دادند، قابل توجه است که کاریکی از بزرگترین دانشمندان فیزیولوژی در قرن بیستم یعنی پاولف روسی در حقیقت تأیید عقاید

Principles of Political Economy - ۲ System of Logic - ۱

Considations on representative Government - ۴ On Liberty - ۳

Association of Ideas - ۵

مکتب همبستگی اندیشه‌ها بود. تجربه‌های معروف پاوالف باسکها و نظریه انعکاس مشروط او چیزی جز آن نبود که اصل همبستگی اندیشه‌ها را بر اساس فیزیولوژیك قرار داد.

روش استقراء یعنی رسیدن از مشاهده جزئیات به قوانین کلی در نظر استوارت میل مبتنی بر قاعده همبستگی اندیشه‌هاست. روش استقراء روش اساسی علوم طبیعی است، چون در اینجا منظور اصلی بحث از عقائد سیاسی استوارت میل است. وارد جزئیات خدمات او به علم منطق و بویژه روشن کردن اصول روش استقراء نمی‌توانیم شد همینقدر می‌گوئیم پس از فرانسس بیکن انگلیسی هیچکس تا زمان او با این دقت و موشکافی روش علوم طبیعی را مورد دقت قرار نداده است.

علوم انسانی و اجتماعی
استوارت میل امیدوار است که علوم انسانی و اجتماعی نیز با بکار بردن روش دقیق علمی روزی بهمان پیشرفت‌ها نائل شوند که علوم طبیعی شده‌اند. معتقد است که روانشناسی و جامعه‌شناسی نیز می‌توانند در صف علوم دقیق تجربی قرار گیرند. از این لحاظ با او کوست کنت، حکیم بزرگ فرانسوی معاصر خود همعقیده است. او نیز مثل او کوست کنت نسبت به خیال‌بافی‌های مربوط به فلسفه ماوراء الطبیعه با تحقیر می‌نگرد. شاید کنت و میل را بتوان از هر کس دیگر در بوجود آوردن جامعه‌شناسی مؤثرتر دانست. اما اختلاف نوق آن دو در این بود که کنت به طبقه بندی علوم و تلفیق نتایجی که علوم جداگانه به دست آورده‌اند توجه بیشتر داشت و استوارت میل توجهش بیشتر به منطبق و روانشناسی بود.

فلسفه اخلاقی
در فلسفه اخلاقی خود جان استوارت میل پیرو بنتام است. او نیز نیک و بد را چیزی می‌داند که به مآخوشی دهد یا رنج برساند اختلاف او با استادش در این است که بنتام خوشیها را از لحاظ کیفیت یکسان می‌داند و معتقد بود که بین خوشیهائی که مورد تحسین ماست و خوشیهائی که آنها را خوشی پست‌تر می‌خوانیم تنها اختلاف از لحاظ شدت و ضعف، دوام یا ناپایداری و سایر صفاتیست که به کمیت مربوط است. اما میل معتقد است خوشیها از لحاظ کیفیت با هم اختلاف دارند و بعضی برترند و بعضی دیگر پست‌تر مثلاً خوشیهائی که به عقل و تفکر مربوطند برتر از خوشیهائی هستند که صرفاً لذت‌دهنده و بین آدمی و حیوانات پست‌تر مشترکند. می‌پرسد کدام شخص هوشمندتری حاضر است دانش خود را به نادانی بفروشد یا کدام مرد بزرگمنشی حاضر است به پستی گراید هر چند نادانی و پستی خوشیهائی بیشتر و درد و رنج کمتر از دانشمندی و بزرگمنشی داشته باشد بهتر است انسان باشیم و ناخرسند تا گرازی را می‌خرسند. به قول مولوی:

هر که او آگاه تر پر دردتر هر که او هشیار تر رخ زرد تر

ولی میل می‌گوید آگاهی و درد مندی بر بی‌خبری و بی‌دردی رجحان دارد. دیده می‌شود که میل خواسته است بین نظر بنتام و نظر حکمای عقلی یا اشرافی، درباره خوب و بد اخلاقی تألیفی قائل شود. اما از لحاظ فلسفی صرف این ایراد بر او وارد است که اگر ساده‌ترین عنصر اخلاقی را، چنانکه بنتام معتقد بود و میل هم با او هم عقیده

است، خوشی ورنج بدانیم چگونه می‌توانیم دو خوشی مختلف را از دو نوع مختلف بشماریم معنی اینکه يك خوشی بر خوشی دیگر رجحان دارد چیست؟ ما گفتیم آن چیزيك است که خوشی همراه داشته باشد - اگر بگوئیم آن خوشی ترجیح دارد که نيك باشد در استدلال خود دچار دور باطل شده‌ایم این اشکال در مورد اصلاحی که میل در دستگاه فلسفی بنیام کرده است همچنان باقی می‌ماند.

و نیز با بنیام موافق است که باید برای تأمین بزرگترین حد خوشی ممکن برای بزرگترین عده ممکن بکوشیم. بنیام اساس این امر را نفع شخصی و فردی می‌داند و مثل هابز آن را بر اصل خود پرستی مبتنی می‌کند اما میل آن را بر حس اجتماعی و نوع پرستی بنامی گذارد. می‌گوید وقتی بین خوشی ما و خوشی دیگران تعارض دست دهد باید مثل قاضی بیطرف بین آن دو خوشی قضاوت کنیم. میل معتقد است عالی‌ترین دستور سود گری، همان قانون طلائی عیسی است که می‌گوید.

« با دیگران آن کنید که می‌خواهید آنان با شما کنند ». اصل « بزرگترین خوشی » وقتی معنی پیدا می‌کند که همه مردم را در حق داشتن نسبت به خوشی متساوی بدانیم. به قول بنیام « هر فرد باید يك تن شمرده شود و هیچ کس بیش از يك تن شمرده نشود ». نظر میل درباره « سود گری » چنانکه اشاره شد تلفیقی است که بین دو نوع مختلف و گاه مخالف خود ایجاد کرده است. از طرفی از راه پدرش زیر تأثیر بنیام است. اصول بنیام اخلاق را ساده می‌کند و به ظاهر حسابگری اخلاقی را آسان جلوه می‌دهد و اخلاق را بر اصول محسوس و معقول می‌گذارد و علم دقیق اخلاق را ممکن می‌سازد. از طرف دیگر استوارت میل هوای کمال دارد و می‌خواهد پرواز افلاطونی کند و پذیرفتن اساس مادی صرف، وجدان و عاطفه اش را راضی نمی‌کند.

سنجش فلسفه
سود گری

اما در سنجش فلسفه سود گری باید متوجه این نکته اساسی شد که بنیام و میل هیچیک مقصود اصلیشان ساختن دستگاه مکمل فلسفی نبود. بنیام از این راه به این فلسفه رسید که می‌خواست اصل ساده ای بیابد تا سود یا زیان یا باروری و بی ثمری قوانین و تشکیلات اجتماعی را با آن بسنجد. اگر از این نظر گاه بنگریم می‌بینیم فلسفه سود گری در اصلاح قوانین و مؤسسات اجتماعی در انگلستان بسیار سودمند بوده است و در حقیقت می‌توانیم گفت یکی از ساده ترین و خردمندانه ترین اصولیست که قانونگذاران همه کشورها می‌توانند هادی راه خویش قرار دهند. در انگلستان فلسفه سود گری اساس نهضت لیبرالیزم و فلسفه دمکراسی شده است. مختصر این فلسفه به زبان غیر فلسفی آنست که نيك و بد، خوشی و رنج است. فرد عاقل دنبال آنست که رنجهای خود را کم کند و خوشیهای پایدارتر، شدیدتر، و مسلم تر برای خود بیابد.

قانونگذار و فرمانروای صالح آنست که در ساختن قانون و اداره کشور مقصدش آن باشد که برای عده بیشتری سودمند گردد یعنی خوشی عده بیشتری را فراهم کند و از

رنجهای آنان بکاهد. قانون و تشکیلات اجتماع اگر خوشی اکثریت را تأمین نکنند ظالمانه اند و از لحاظ اخلاقی بد و مردودند.

ممکنست این فلسفه سعادت اقلیتی را که خوشیها و لذات مخصوص دارند فراهم نکند ولی همین ایراد به دموکراسی هم وارد است. همین قدر که حکومتی خوشی اکثر افراد را تأمین کند در راه عدالت و در راه مساوات قدم بسیار بزرگی برداشته است. حکومت اکثریت - یعنی دموکراسی - ممکنست سطح فرهنگ را پائین بیاورد (ولی لازم نیست چنین باشد و اغلب هم چنین نیست) اما حکومت دموکراسی با همه معايبش از حکومتهای دیگر بهتر است و از آن برای انسان متمدن چاره نیست. حکومتهای دیگر آزموده شده اند و از آزمایش هیچ يك سفید روی بیرون نیامده اند.

آزادی و سعادت
فرد و اجتماع

با آنکه آثار میل در منطق و اقتصاد و اخلاق اهمیت اساسی دارد شاید خدمت پایدارتر او را باید در افکار سیاسی اویافت و یکی از مهمترین آثار سیاسی او کتاب «در آزادی» است.

آزادی نبودن مانع است و اجتماعی را آزاد می توان گفت که افراد آن برای دنبال کردن سعادت خود به موانع بر خورد نکنند. این موانع ممکنست موانع سیاسی باشند و از ظلم حکمران ناشی شوند. ممکنست موانعی باشند که سلطنت دنیائی بیشوایان دین در راه مردم ایجاد کرده است. اما همچنان ممکنست موانعی باشند که اکثریت و عقائد عموم در مقابل اقلیت برپا کرده اند.

استوارت میل معتقد بود که پیشرفت سیاسی و اجتماعی تنها در نتیجه بهتر شدن افراد ممکنست صورت گیرد و بهتر شدن افراد تنها بدان ترتیب ممکنست که آزادی داشته باشند استعداد های خود را پرورش دهند و به کمال خود برسند. رسیدن به کمال فردی همان نمو «فردیت» یعنی نمو صفات است که فردی را از فرد دیگر ممتاز می کند. در نظر میل چیزی مهم تر از این نیست که اجتماع اوضاع و احوالی فراهم کند که فرد بتواند استعداد های خود را تکمیل کند و پروردهد. چنانکه مهمترین وظیفه باغبان آن است که موانع را برطرف کند و اوضاع و احوالی ایجاد نماید که هر يك از درختان بتواند در نوع خود درخت کاملی گردند. در اجتماع نیز چنین است. در اجتماع کامل تنوع ذوقها و تنوع استعداد ها و در نتیجه تنوع افراد وجود خواهد داشت. شرط اساسی چنین پیشرفتی آزادیست و بنا بر این تأمین آزادی باید یکی از مهمترین هدفهای کسانی باشد که خواهان بهبود اجتماع هستند.

زمانی ستمگری سیاسی مهم ترین نوع ستمگری بود. حکمرانان به قهر و غلبه بر جان و مال مردم مسلط می شدند و با آنان آنچه می خواستند می کردند. در زمان استوارت میل این نوع ستمگری در انگلستان کم شده بود و اختیار امور در دست مجلس قانونگذار بود. بنا بر این مسأله مهم در حفظ آزادی افراد جلوگیری از ستم دولت نبود. اما در حکومت دموکراسی و اصولاً در هر حکومت دیگر نوعی ستمگری دیگر نیز می تواند وجود داشته باشد که

ممکنست آسیب آن از ستمگری فرد حکمران کمتر نباشد. کسانی که با وضع اجتماع انگلستان آشنایی دارند و نفوذ سنت و در بعضی قسمتها نفوذ دین را در زندگی اجتماعی مردمان آن کشور دیده اند می‌توانند حس کنند مسأله ای که استوارت میل طرح کرده است از مسائل واقعی آن اجتماع است.

استوارت میل از تأثیر سنت و عادت یا دقیقتر بگوئیم از ستمگری سنت و عادت بیک آگاه است. در نظر او کسی که از تعمت عقل بهره مند است مجاز نیست کور کورانه رسم و عادت را که بر خلاف حکم صریح عقل اوست بپذیرد. مرد خردمند ملزم است آداب و رسوم را که در اجتماع به ارث یافته است در ذهن خود وزن کند و بسنجد و نیک و بد آن را از هم جدا کند و آنچه را عقل او نمی‌پسندد به دور اندازد. اما اشکال کار در اینجا است که عده خردمندان در اجتماع بسیار کم است. استوارت میل پای بند عوام‌فریبی نیست و تحقیر خود را برای «توده‌های سفیه» صریحاً اظهار می‌دارد.

وقتی از آزادی صحبت می‌کند می‌داند بهره مندی از آزادی وقتی ممکن است که افراد حد اقل تربیت و بصیرت را دارا باشند و بتوانند بی جنبال و جدال کرد هم آیند و نیک بد خود را روشن کنند. اگر چنین نباشد آزادی منجر به اغتشاش خواهد گردید و حکومت به دست اراذل و اوباش خواهد افتاد.

استوارت میل از آزادی زیر سه عنوان بحث می‌کند:

نخست آزادی اندیشه و بیان دوم آزادی ذوقها و سلیقه‌ها و سوم آزادی اجتماعات که از نتایج آزادی افراد است.

در آزادی اندیشه و بیان داد سخن می‌دهد. می‌گوید چون همه آدمیان خطا پذیرند هیچ کس حق ندارد عقیده مخالف را خاموش کند زیرا عقیده نازه ای که مخالف عقیده مرسوم است یا حقیقت است یا از حقیقت بهره ای دارد یا خلاف حقیقت است. اگر عقیده ای که آن را خاموش می‌کنیم عین حقیقت باشد نه تنها با خاموش کردن آن نسبت به صاحب عقیده جنایت کرده ایم بلکه نسبت به سایر افراد آدمی و نیز نسبت به نسل‌های آینده جنایت کرده ایم زیرا حقیقت نجات دهنده آدمیست و با خاموش کردن آن از آدمیان، رهاننده آنان را گرفته‌ایم. اگر نیمی از حقیقت باشد باز حکم همانست. اما به فرض این که عقیده ای که آن را خاموش می‌کنیم خلاف حقیقت باشد و به فرض این که ما خطا پذیر نباشیم و بدانیم که این عقیده خلاف حقیقت است باز خاموش کردن آن گناه است زیرا وجود آن لازمست تا حقیقت در بر خورد با آن جلوه و تابناکی بیشتری پیدا کند و هم بدان علت که اگر در میدان دشمنی نباشد سربازان به سستی می‌گرایند و نیروی خور را مهمل می‌گذارند تا به حدی که قدرت دفاع از خود را از دست می‌دهند، حقیقت نیز اگر پیوسته با دشمن درمبارزه نباشد تابناکی و اثربخشی خود را در ذهن مردمان از دست می‌دهد. به این علت است که ادیان مهم در دوران ابتدائی خود نفوذی که در مغز و دل پیروانشان داشتند بیشتر از وقتی بوده است که سلطه خود را برقرار کرده و دشمنان

را از میدان بدر برده‌اند. از این که بکنند به هیچ اصل و میزانی موجه نیست که کسی عقیده خود را با زوربردگری تحمیل کند.

یکی از زیباترین قطعات کتاب میل جائیست که از کشتن سقراط و بردار کردن عیسی و قتل عام عیسویان سخن می‌گوید. نشان می‌دهد که تعصب در عقیده یعنی خود را از خطامصون داشتن می‌تواند چه زبانهائی به اجتماع برساند، سختگیری و تعصب از کناهان کبیر است و استوارت میل اگر متوجه می‌شد در تمدن اسلامی ما این نخوت و تعصب و برحق دانستن خود تا چه پایه مذموم است مسلماً تحسین بسیار برای این جنبه از تمدن ما پیدا می‌کرد. هر چند بسیار کسان که امروزه خود را نماینده این جنبه از تمدن ما می‌شمارند نخوت و غرور و جهل و تعصب مجسمند، فراموش نباید کرد که مسلمان حقیقی هیچگاه خود را مصون از خطا و گناه نمی‌دانسته است چنانکه نویسندگان ما همیشه از خود به صورت «العبد الجانی» یا عباراتی بدین مضمون یاد می‌کرده‌اند. عرفان اسلامی در بهترین جلوه خود شاید عالی‌ترین نمونه سعه صدر و بزرگی فکر و تحمل و بردباری باشد.

استوارت میل با نیروی تمام به دفاع از فردیت برمی‌خیزد. منظور او از فردیت تحقق یافتن و به کمال رسیدن استعدادها و ذوقها و سلیقه‌های فردیست. در نتیجه تجلی و بروز این استعدادها و ذوقهای فردی تنوع و رنگارنگی در اجتماع پیدا می‌شود و فرهنگ تمدن غنی می‌شود. در دفاع از فردیت تا حدی پیش می‌رود که ناچور بودن (اکسانتریسته) را مجاز می‌شمارد و معتقد است باید اشخاص ناچور (اکسانتریک) را نیز در راهی که می‌روند تشویق کرد. در اجتماعی که میزان رفتار کسان فوق و سلیقه فردی خودشان نیست بلکه سنت و آداب اجتماع است، مهمترین عامل خوشبختی فرد مفقود است. آزادی برای نمود فردیت کسان ضروریست و فردیت نه تنها خیر فردیست بلکه خیر اجتماعی نیز هست.

اما بدیهیست و کسی منکر نمی‌تواند شد که آزادی افراد محدودی دارد. این امر وقتی اهمیت پیدا می‌کند که صحبت از آزادی عمل است. در میدان عمل آزادی فرد را حق مساوی فرد دیگر بر آزادی محدود می‌کند. در باره حدود آزادی میزانی که استوارت میل به دست می‌دهد این است: آزادی عمل مادرکارهایی که صرفاً به خود ما مربوط است تا محدود است و از این قبیل است آزادی در ذوق و سلیقه و اعتقادات از هر قبیل که باشد و اعمالی که نتیجه آن صرفاً به خود ما برمی‌گردد. اما وقتی به اعمالی می‌رسیم که نتیجه آن به دیگران سرایت می‌کند آزادی ما محدود می‌شود. ما آزاد نیستیم کارهایی بکنیم که موجب زیان و آسیب دیدن دیگران شوند و اگر چنین آسیب و زیانی به دیگران برسانیم حق مداخله و حق تشبیه و کیفر دادن ما را خواهد داشت.

اصول استوارت میل در حقیقت همان دو اصل معروفیست که علمای اصول فقه اسلامی میزان قضاوت خود قرار داده‌اند. یکی از آن دو اصل قاعده تسلط است و آن به حکم «الناس مسلطون علی انفسهم و اعمالهم» است که بیان اصل آزادی و فرمانروایی اشخاص بر خود و بر دارائیشان است. قاعده دیگر قاعده «لا ضرر» است و بیان آن این

است: «لاضرر و لا ضرر فی الاسلام» و منظور از آن اینست که هیچکس نمی تواند در اثر استفاده از آزادی خود موجب ضرر رسانیدن به دیگران گردد.

میزانی را که میل به دست داده است می توانیم به عنوان میزان عادلانه ای بپذیریم اما در تشخیص موارد اشکال پیش می آید. مثلاً در کشور ما مطابق قانون و سنت جاری هر کس می تواند از هر راهی که بخواهد کسب ثروت کند و برای کسب ثروت راهی که در پیش گرفته است مهم نیست و عرف خاص و عام هیچیک او را محکوم نمی کند. چنین شخصی بدیهیست حق دارد از ثروت خود بهره مند گردد و مادام که به دیگران زیانی نرسانیده است با آن هر چه می خواهد بکند. ولی آیا حق دارد ثروت خود را به ارزش خارجی تبدیل کند و در بانکهای خارج بخواهد؟ در قضایوت در این امر باید متوجه بود ارزش خارجی که ما امروز به وفور از آن بهره مندیم در اثر کار افراد یا اجتماع ما تهیه نشده است بلکه در اثر فروش ثروتیست که نه تنهابه همه افراد اجتماع متعلق است بلکه به نسلهای آینده نیز تعلق دارد و بنابراین ائتلاف آن ائتلاف حق آیندگان است. با توجه به این نکته مشکل است بتوان برای اشخاص آزادیهای را که از آن بهره مندند مشروع دانست.

استوارت میل ستمگری اکثریت بر اقلیت را که بوسیله قانون یا بوسیله عقائد عمومی بیان شود مساویاً دشمن می دارد. در جامعه آن روز انگلستان و در جامعه امروز نیز شاید بیش از هر کشور دیگر فشار سنت و عادت و آداب و عقائد عمومی مشهود باشد میل تنها متوجه معایب این امر است و حال آنکه یکی از مهمترین عوامل قوام و ثبات اجتماع انگلستان همین «تأثیر جادویی» سنت و عادت است. سنت و عادت در آن کشور قانون حقیقی و فرمانروای حقیقی است و چون در سینه افراد جای دارد مجری آن خود افرادند مشکل است اجتماعی که پر از کسانی باشد که «فردیت» و «ناجوری» در آنها قویست بتواند قوام و ثبات و پایداری داشته باشد و شاید وضع کشور ما شاهد خوبی بر این امر باشد. در کتاب «آزادی»، استوارت میل بیشتر به بحث از اصول کلی می پردازد که در جامعه متعین باید حافظ آزادی افراد باشد

حکومت انتخابی

در کتاب حکومت انتخابی به عنوان متخصص علم سیاست سخن می گوید و از دولت و تشکیلات آن بحث می کند. بحث او صرفاً نظری نیست و مبتنی است بر اطلاع وسیعی که از تاریخ سیاسی انگلستان و احاطه ای که بر جزئیات کار دستگاه حکومت دارد. در این کتاب میل به صورت «مرد عمل» سخن می گوید با این حال اصول عالی اخلاقی که جزء وجود اوست میزانهایی هستند که پیوسته در مقابل خاطر دارد.

از اصول کلی که در این کتاب بیان می کند یکی شرائط ایجاد و برپا نگهداشتن حکومت ملیست. حکومت ملی را مردمان عادی برپا می کنند و همین مردمانند که باید از آن نگهداری کنند. پس شرط برقرار شدن حکومت ملی آنست که مردمان بدان تمایل داشته باشند و شرط دیگر آنست که بخواهند و آماده باشند کارهایی را که برای حفظ حکومت ملی لازمست انجام دهند. اگر مردم واقعاتمایل به حکومت ملی نداشته باشند

پیداست که حکومت ملی به وجود نخواهد آمد و با اگر ایجاد شده باشد بدل به کردایی از توطئه و دسیسه و رأی فروشی و عوام فریبی و ارتشاء و رجاله بازی و تملق و چاپلوسی خواهد شد. در نتیجه اراذل ناس به حکومت خواهند رسید و مردم بجای اینکه زیر دست يك فرد حکمران ستمگر باشند دستخوش هوی و هوس و شهوت عده‌ای خواهند شد که هر يك قسمتی از قدرت حکومت را در دست دارد.

اما استوارت میل تردید ندارد که حکومت انتخابی یا حکومت ملی بهترین نوع حکومت است. با دیکتاتوری از هر نوع که باشد مخالف است و دیکتاتوری صالح را جز خیال خام و محالی بیش نمی داند. گذشته از اینکه غیرممکن است دیکتاتور نیکو کاری پیدا شود، زیرا تملق چاپلوسان و سودجویان بهترین کسان را منحرف می کند، اگر هم دیکتاتور نیکو کاری پیدا شود باز برای مردم زبان آواراست چه وجودش موجب می شود که شخصیت افراد ملت او از نمو باز ماند و نارسیده بماند و نتیجه این وضع آنست که اخلاق و سیرت و استعدادهای مردمان دچار انحطاط می گردد. زیرا « وقتی افراد عادت کنند امور را به عهده حکمران خود بگذارند مثل آنست که امور خود را به دست تقدیر محول کرده باشند و این معادل آنست که بکلی به سر نوشت و کارهای خود بی اعتنا شوند و نتایج امور را وقتی ناخوشایند است به صورت بلای آسمانی با رضا و تسلیم بپذیرند. »

در نظر استوارت میل همه افراد باید در امر حکومت شرکت داشته باشند. باید متوجه این نکته بود که هنگام انتشار کتاب «حکومت انتخابی» هنوز کلیه افراد انگلستان حق دادن رأی نداشتند و کمتر از يك میلیون نفر از جمعیت آن کشور پارلمان آن کشور را انتخاب می کردند. هفت سال بعد در ۱۸۶۷ بود که دیررئالی قانونی به مجلس بر دوه موجب آن کارگران و اشخاص فقیر را نیز که تا آن زمان از شرکت در انتخابات محروم بودند، صاحب حق رأی کرد و زنان تا سال ۱۹۱۸ دارای رأی شدند.

شرکت افراد در امر حکومت در نظر او به اندازه ای مهم است که معتقد است رأی دادن در انتخابات مجالس قانونگزاری حق افراد نیست بلکه تکلیف آنانست. زیرا اگر رأی دادن حق آنان باشد می توانند آن را بفروشند یا به دیگران منتقل کنند و پیداست اگر چنین کنند حکومت انتخابی برپا نخواهد ماند و حکومت اراذل و اوباش خواهد شد.

در حکومت انتخابی باید مواظب بود که اکثریت حق اقلیت را پایمال نکنند. برای تأمین این منظور استوارت میل از روش نمایندگی نسبی طرفداری می کند و آن چنانست که هر حزب یا جمعیتی به تناسب اعضائی که دارد در مجلس قانونگزاری نماینده داشته باشد در باره محاسن و عیوب نمایندگی نسبی بحث فراوان شده است و بحث در بهترین روش انتخابات همچنان بین علمای سیاست و حکومت ادامه دارد.

استوارت میل عقیده داشت چون افراد اجتماع از لحاظ هوش و سایر استعدادها یکسان نیستند - و روانشناسی جدید عقیده او را تأیید کرده است - بر خلاف عدالت است که همه متساوی رأی داشته باشند. پیشنهاد می کند که مشاغل بر حسب استعداد و هوش و تربیتی

که برای پرداختن به آنها لازمست طبقه بندی شوند و کسانی که به مشاغل عالی تر مشغولند به تناسب شغل خود آراء بیشتری داشته باشند. اما پیش نهاد او عملی نیست و مورد توجه قرار نگرفته است. مسأله دیگری که از مسائل بسیار مهم علم حقوق و حکومت است و میل بدان توجه خاص کرده است آنست که آیا نماینده مردم در مجلس قانونگزاری ملزم است بر طبق سلیقه و رأی انتخاب کنندگان خود رفتار کند یا ملزم است از عقل سلیم و وجدان خود پیروی کند. میل به شق دوم معتقد است و خود وقتی نماینده مجلس بود چنین می کرد.

در کتاب حکومت انتخابی از وظائف دستگاههای مختلف حکومت به تفصیل بحث شده است و از کتابهاییست که خواندن آن برای دانشجویان علم حکومت ضرورست.

دفاع از حق زنان در زمان میل زنان انگلستان حق شرکت در انتخابات پارلمان را داشتند و از رسیدن به بسیاری مقامهای اجتماعی نیز محروم بودند.

میل به دفاع از حق آنان کمر بست هر چند زنان تا سال ۱۹۱۸ دارای حق رأی نشدند ولی کوشش استوارت میل در بهبود وضع زنان آن کشور به ویژه از لحاظ تربیت مؤثر افتاد. در نظر استوارت میل زنان باید از کلیه امتیازات قانونی مردان بهره مند باشند. اعتقاد او در این خصوص یکی ناشی از اصلیت است که در کتاب آزادی به تفصیل بیان کرده است و آن اصل دادن آزادی به افراد برای تجلی شخصیت آنهاست و دیگر ناشی از اعتقاد او به قدرت تربیت است. بحث از این موضوع در انگلستان امروز و اغلب ممالک پیشرفته جهان توضیح واضح است زیرا زنان در اغلب حقوق اساسی با مردان همسرند ولی خواندن کتاب میل به نام «زبردستی زنان» برای ما که در این خصوص بیش از صد سال عقب مانده ایم ضرورست. مختصر آن اینست که اگر دیده می شود زنان در بسیاری کارها و شغلها و حرفه ها از مردان عقب ترند این امر در اثر وضع بخصوص اجتماعیست که تا بحال آنان را در نادانی و عقب ماندگی نگه داشته است. روانشناسی جدید عقائد میل را به اثبات رسانیده است که از لحاظ هوش و استعدادهای عقلی اساسی زنان از مردان کمتر نیستند و اگر تربیت صحیح برایشان فراهم شود می توانند دوش به دوش مردان پیش روند. تجربه ممالک اروپایی این امر را ثابت کرده است و در این امر نیازی به گفتگو نیست. اگر در ادبیات دیده می شود که با زنان راز نباید گفت یا بهر آئی ایشان اعتماد نتوان کرد این همه در اثر وضع اجتماعیست که زنان را مثل بردگان بار آورده است. اگر هنوز در بعضی کشورها دیده می شود که زنان جز آرایش و پرداختن به ظاهر خود به فکر کار دیگری نیستند و در واقع باز بچه و عروسکی برای هوسرانی مردانند این همه به علت آنست که از لحاظ اقتصادی استقلال ندارند و نمی توانند بر روی پای خود بایستند و ناچارند خود را عروسک مردان و آلت هوسرانی آنان بار آورند. پس در واقع توقع مرد و وضع اجتماعی بخصوصی که در آن زیست می کنند مشمول اینست که زنان سطحی و سبک مغز و عروسک و ارباب می آیند. استوارت میل به تفصیل بسیار از این مطالب سخن گفته است و به نظر من کتاب او امروز نیز برای همه خواندنیست و برای پیشوایان ما آموزنده و چشم باز کننده است.